

سرمقاله

## استعفای خاتمی

اخیراً در محافل هیئت حاکم مسئله استعفای خاتمی بر سر زبانها افتاده است.

بدیهی است که خواست استعفای خاتمی، به ویژه پس از تیر ماه ۱۳۷۸ که باند اصلاح طلب رژیم به رهبری خاتمی همراه با باند اقتدارگرا به سرکوب جنبش دانشجویی دامن زد، یکی از خواست های جنبش دانشجویی و گرایش ها و افرادی که از سیاست های اصلاح طلبان رژیم گسست کردند، بوده است. اما امروز، خواست «استعفا»ی خاتمی از مصدر قدرت؛ توسط باندهای مختلف هیئت حاکم با خواست فعالان جنبش دانشجویی متفاوت است.

بقیه در صفحه ۲

## انقلاب ونزوئلا و تخریب اقتصادش

سارا قاضی

کسب خبراز: [www.marxist.com](http://www.marxist.com)

اکنون که بیش از پنج ماه از شکست کودتاچیان در ونزوئلا میگذرد، هنوز نیروهای انقلابی دست بالا را دارند. این امر البته بی مشکل نبوده و نیروهای واپسگرا همواره به نیرنگهای خود پناه برده اند. با این وجود، نیروهای انقلابی همچنان از پشتیبانی توده ای برخوردارند. این در شرایطی است که ضد انقلاب از پا در نیامده و با کمک امپریالیزم آمریکا از هیچ تاکتیکی برای از هم پاشیدن دولت «هوگو شوز» دریغ نداشته است.

بقیه در صفحه ۵

## طبقه کارگر و حزب پیشتاز انقلابی

م. رازی

پس از شکست انقلاب اخیر ایران، فعالین جنبش کمونیستی- در ارزیابی این شکست- بطور عمومی به دو دسته تقسیم شدند. ارزیابی نخست- که عمدتاً توسط گروه های سنتی طرح شد- علل شکست را «عدم آمادگی» طبقه کارگر برای گسترش انقلاب دانستند و خود را از هرگونه اشتباه میرا پندا شتند. در اینکه چنین ارزیابی ای انحرافی است نیابستی تردیدی داشت. در واقع نه تنها گروه های سنتی از اشتباه میرا نبودند که خود عامل اصلی شکست انقلاب اخیر بودند و تا اخذ درسهای لازم از اشتباهات گذشته و ارزیابی بنیادین سیاسی و تشکیلاتی از وضعیت خود، هیچ یک در آینده قادر به ارائه یک بدیل انقلابی نخواهند بود. انحراف های سیاسی و برنامه ای و ندانم کاری های تشکیلاتی این سازمانها، ریشه اساسی شکست انقلاب اخیر بوده است.

ارزیابی دوم، اما در واکنش به عملکرد و کارنامه گروه های سنتی، توسط فعالین کارگری جنبش کمونیستی ایران ارائه شده و کماکان می شود. این گرایش ها علل انحراف را نه تنها بر عهده گروه های سنتی گذاشته، که از آن فراتر رفته و نظر خود را تنوریزه کرده اند. آنان با تقسیم بندی طیف چپ کمونیست به دو دسته «کارگر» و «روشنفکر»، مسببین شکست هر انقلابی (و از جمله انقلاب اخیر ایران) را انحراف های «روشنفکران» قلمداد می کنند. این قبیل ارزیابی ها، در واقع آن روی سکه جمع بندی گروه های سنتی از انقلاب اخیر است- و با وجود انتقادهای صحیح در مورد گروه های سنتی از انقلاب اخیر است و با وجود طرح برخی انتقادات صحیح در مورد گروه های سنتی و حزب های «کمونیستی» در سطح بین المللی- خود دچار انحراف های عمیق سیاسی می شوند.

برای بررسی مفهوم حزب پیشتاز انقلابی باید از ریشه های تاریخی آن آغاز کرد.

بقیه در صفحه ۳

## یک سیستم «علمی»ی عرق ریختن

و. ای. لنین

صفحه ۸

سر دبیر: سارا قاضی

زیر نظر هیئت تحریریه

<http://www.kargar.org>

BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

## استعفای خاتمی

بقیه از صفحه ۱

رفسنجانی که پس از دوران ریاست جمهوری به مداخلات پشت پرده از طریق ریاست «مجمع تشخیص مصلحت نظام» دامن زده بود، امروز با حضور علنی خود به دولت آمریکا ندا می دهد که چنانچه قصد «اصلاحات» (بخوانید وابستگی اقتصادی و سیاسی به آمریکا) را در سر می پروراند، بایستی با رفسنجانی (رئیس جمهور سابق و طراح سیاست «تعدیل اقتصادی» و «اصلاح طلبی» و مرد قدرتمند رژیم که «رهبر انقلاب» را نیز تحت کنترل خود دارد) وارد معامله شود و نه امثال خاتمی و سایرین. امروز به وضوح دیده می شود که سران جمهوری اسلامی برای «خوش رقصی» برای دولت بوش با هم وارد رقابت آشکار شده اند. دعوا حول مسئله فراندوم نیز یکی از این موارد است. از منظر رفسنجانی ها امروز دیگر جایی برای خاتمی ها وجود ندارد و آنها باید «بروند»!

از سوی دیگر، دولت آمریکا متکی بر سیاست های دوره اخیر در راستای حل بحران عمیق اقتصادی آمریکا و باز گذاشتن دستهای نظامی صیہونیستی اسرائیل در منطقه، نیاز به سرسپردگانی دارد که منطقه را مجدداً به مخاطره و ناامنی (برای سرمایه گذاران) نیندازند. راه حل حکومتی امپریالیزم آمریکا در افغانستان، حامد کارزای (یکی از افراد شناخته شده افغانی؛ خادم شرکت های نفتی و مرتبط با سیا) و در عراق احمد چلبی (بانکدار شناخته شده متقلب؛ که سالها در خارج از عراق زیر سایه سیا بسر برده) بوده است. بدیهی است که در ایران (و سوریه) نیز دولت آمریکا چنین انتظاری دارد. دولت آمریکا تا زمانی که دولت و سران رژیم ایران این نکته محوری را درک کنند، اختلاقی با آنها نداشته و ضرورتی برای حمله نظامی نخواهد دید. بوش سال پیش رسماً اعلام کرد که چنانچه رژیمی «معتدل» در ایران مستقر گردد «دوستی بهتر از آمریکا پیدا خواهد کرد»! بنا بر گزارش روزنامه «یو اس ای تودی»؛ نماینده آقای بوش خلیزاد با سران رژیم تا اواسط ماه مه ۲۰۰۳ مشغول مذاکره بر سر مسایل افغانستان، شیعیان عراق و آینده ایران بوده است.

تجربه حضور نظامی آمریکا در افغانستان و عراق نشان داد که مردم ستمدیده ایران بایستی به دنبال راه حل های خود باشند. سران رژیم بورژوازی ایران همه برای حفظ منافع سرمایه داران ایرانی در صدد معامله با دولت آمریکا هستند.

خواست استعفای خاتمی در هفته های پیش هم از جانب طرفداران سابق وی (مانند سروش و کدیور) و هم گرایش «راست» طرح شده است. اگر هدف سروش ها و کدیور ها از طرح استعفا خاتمی حفظ آبروی از میان رفته «اصلاح طلبان» باشد؛ رفسنجانی ها هدف دیگری را دنبال می کنند.

رفسنجانی در صدر باند اصلی هیئت حاکم دیگر نیازی به خاتمی برای مراودات با دول اروپایی و آمریکا ندارد. نقش خاتمی به عنوان یک مهره بی اراده برای گمراه کردن جنبش ضد استبدادی به پایان رسیده است. رفسنجانی که خود را برای دوره بعد ریاست جمهوری آماده می کند؛ قصد دارد مستقیماً با دولت آمریکا ارتباط بگیرد.

بر این اساس بلافاصله پس از اشغال عراق توسط ارتش آمریکا؛ در فصلنامه راهبرد که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران منتشر می شود، مصاحبه ای ۲۴ صفحه ای به چاپ رساند که وی در آن به نقش «مجمع» در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخته و ذکر کرد که «ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریبانگیر ماست حل کنیم ... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است ... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است.» وی به نظریه خمینی اشاره کرده که گفته بود نماز و روزه را هم می توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد و گفته است: «اینکه بیاییم کشورمان را به خطر بیندازیم و خیال کنیم داریم اسلامی عمل می کنیم، اسلامی نیست.»

وی در این مصاحبه اذعان کرد که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت هایی را از دست داده، اما اکنون به شرایطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می فهمد و می تواند تجزیه و تحلیل کند. وی برای نخستین بار از «همه پرسی» به عنوان یکی از راههای حل مشکلات میان ایران و آمریکا یاد کرد.

قرار داد (و هنوز هم می دهد). در نتیجه جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر بطور قاطع و نهایی برش کند. از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوازی بوده است. از میان جناح چپ رادیکالیزم ژاکوبین ها<sup>۱</sup>، گروه ای برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوازی و عوام فریبی های بورژوازی مبنی بر "برابری" و "برادری" را افشا کرد. اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف<sup>۲</sup> و همراهانش در انقلاب فرانسه ظنین افکند. مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوازی ظاهر شدند. لاسال<sup>۳</sup> و ویلهلم لیبنکنشت<sup>۴</sup> با انشعاب از نیروهای دمکرات

مردم ایران و در صدر آنها طبقه کارگر برای حفظ منافع خود بایستی در صدد سازماندهی مستقل خود از رژیم و همه جناح های آن بوده و در انتظار تحولات و اقدامات سازمان بین المللی کار (آی ال او) نمانند. ایجاد صف های مستقل برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری، زنان، جوانان و ملیت های تحت ستم تنها راه برای کسب آزادی و دموکراسی در ایران است. همانطور که در عراق نشان داده شد، دولت آمریکا به منظور منافع خود به منطقه وارد شده و دولت های دست نشانده سرمایه داری منطقه نیز به آن تمکین خواهند کرد. از اینرو مبارزات ضد سرمایه داری کارگران با مبارزات ضد امپریالیستی آنان بیش از پیش بهم پیوند خورده است.

جهت گیری اخیر دول اروپایی نسبت به ایران و گشایش دفتر سازمان بین المللی کار در ایران در ماه آینده؛ زمینه هایی برای دخالتگری در جنبش بلقوه توده ای کارگری را فراهم می آورد. تقویت صف مستقل کارگری در درون جنبش کارگری، به یکی از مسایل محوری سوسیالیست های انقلابی مبدل می گردد.

هیئت تحریریه

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

۶ مرداد ۱۳۸۲

## ریشه های تاریخی حزب پیشتاز انقلابی

بقیه از صفحه ۱

جنبش سیاسی کارگری از یک سو، از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی و از سوی دیگر، از سازمان های خود انگیخته اتحادیه ای سر برون آورده است. چنانچه مادر این نوزاد را اتحادیه های کارگری بنامیم، پدر آن رادیکالیزم خرده بورژوازی بوده است. اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود هم از مادر و هم از پدرش بطور قاطع جدا شد.

زیرا از یکسو، گرچه جنبش های خود بخودی طبقه کارگر در قرن های ۱۸-۱۹ نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را در عین حال در محدوده مقاومت های صرفاً اکونومیستی نگه داشتند. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچگاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی

<sup>۱</sup>- ژاکوبین ها: از اعضای "کلوب ژاکوبین" که در سال ۱۷۸۹ تأسیس شد، بودند. در انقلاب کبیر فرانسه رادیکالترین جناح بورژوازی را تشکیل دادند. ژاکوبین ها -تحت رهبری "روبسییر"- در ژوئیه ۱۷۹۳ "کمیته امنیت عمومی" را از دست گروه "ژیروندن" ها بیرون آوردند و حکومتی معروف به "حکومت ترور" را تشکیل دادند. در ژوئیه ۱۷۹۴ با روی کار آمده ناپلئون، حکومت آنان سقوط کرد و "روبسییر" اعدام شد.

<sup>۲</sup>- فرانسوا بابوف: در سال ۱۷۶۰ تولد شد و از سال ۱۷۸۵ افکار کمونیستی پیدا کرد. در ۱۷۹۴ به حکومت "ژاکوبین ها" انتقاد کرد و برنامه "سانکولات" ها (تهیدستان جمهوری خواه) را ارائه داد. از آنجایی که اعتقاد داشت که به انقلاب خیانت شده است، "کمیته قیام" را در سال ۱۷۹۶ ساخت. این کمیته لو رفت، و "بابوف" زندانی و به اعدام محکوم شد. اما قبل از اعدام، در زندان خودکشی کرد. او نخستین کمونیستی بود که در دوره خود، جنبش ضدسرمایه داری ای سازمان داد.

<sup>۳</sup>- فریدنالد لاسال: متولد سال ۱۸۲۵. در انقلاب ۱۸۴۸ دوسلدرف شرکت فعال کرد و در سال ۱۸۶۳ از بنیانگذاران اصلی "انجمن سراسری کارگران آلمانی" بود. این انجمن بر اساس پلاتفرم "سوسیالیزم دولتی" بنیاد شد. طرفداران انجمن و لاسال بر این اعتقاد بودند که دولت سرمایه داری موجود نهایتاً سوسیالیزم را خود ایجاد خواهد کرد. او در سال ۱۸۶۳ فوت کرد.

<sup>۴</sup>- ویلهلم لیبنکنشت: متولد سال ۱۸۲۶. در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت فعال داشت. عضو "اتحادیه کمونیست" شد و در "انجمن تعلیم کارگران آلمان" و "انجمن سراسری کارگران آلمانی" نیز فعالیت داشت. در سال ۱۸۶۹ یکی از بنیادگذاران "حزب سوسیال دمکرات آلمان" بود و در

بدین ترتیب جنبش سیاسی کارگری می بایستی هم از سازمان های خودانگیزه، و هم از حزب های خرده بورژوا بطور قاطع جدا شود. نخستین سازمانهای سیاسی طبقه کارگر نیز بر این اساس ساخته شد. اما، به مجرد اینکه جنبش کارگری مستقل نخستین گامهای حیات خود را برداشت، قطب جاذبی برای همان خرده بورژوازی رادیکال شد. خرده بورژوازی رادیکال که قادر نیست در مقابل پرولتاریا از یک طرف و بورژوازی از سوی دیگر تشکل های خود را بوجود بیاورد، به تنها مرکز موجود معتبر، یعنی سازمانهای سیاسی کارگران، روی می آورد. البته خرده بورژوازی رادیکال با عقاید، نظریات و ایدئولوژی خود وارد سازمانهای کارگری می شود. طبعاً در این مقطع از تاریخ نیز، مجدداً مسئله برش از این گرایش ها، برای مارکسیست های انقلابی، طرح شد. با این تفاوت که این بار در درون خود سازمانهای کارگری این انشقاق بایستی صورت می گرفت.

حال می پردازیم به قواعد و اصولی که کارگران پیشرو و انقلابیون، برای تبدیل حزب خود از یک کلوب بحث و جدل های بی پایان و فرسایشی بین پرولتاریا و خرده بورژوازی، به یک حزب سیاسی که تجلی منافع تاریخی کارگران در آن نهفته است، باید در دست داشته باشند.

### اهمیت برنامه پرولتاریا

برخی از فعالان کارگری، وجه تمایز بین "کارگر" و "روشنفکر" را برجسته می کنند. در صورتی که برنامه و عقایدی که کارگران و روشنفکران با خود حمل می کنند حائز اهمیت و کلیدی است. در میان طبقه ی کارگر نه تنها عقاید خرده بورژوازی که حتی ایدئولوژی بورژوازی می تواند به سادگی رخنه کند. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیئت حاکم است. بورژوازی از طرق مختلف تأثیرات نظری خود را بر کل جامعه می گذارد. بهمین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیسم خرده بورژوازی و جنبش سیاسی طبقه کارگر را نمی توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد. رادیکالیسم خرده بورژوازی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه کارگر را برای بهبود وضعیت وخیم اجتماعی می پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزات ضد سرمایه داری دست می زند. آنچه رادیکالیسم خرده بورژوازی را از جنبش سیاسی طبقه کارگر متمایز می کند هدف های تاریخی این دو نیرو اجتماعی است. فقط کارگران کمونیست خواهان سلب مالکیت سرمایه داری و وسایل

رادیکال "مردم گرایان"، نخستین سازمانهای سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند. پالخانف<sup>۵</sup>، پدر "مارکسیزم روسیه"، و پایه گذار جنبش سیاسی کارگری روسیه در ابتدا عضو سازمان مردم گرای "زمین و آزادی" بود. در انگلستان بنیاد گذاران جنبش سیاسی کارگری اکثراً از درون رادیکالیسم خرده بورژوازی برون آمدند.

همانطور که سندیکالیسم، جنبش کارگری را محدود می کرد، رادیکالیسم خرده بورژوازی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولید کنندگان کوچک مستقل قرار داد. عقاید خرده بورژوا رادیکال قرن ۱۹، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت. مارکس و انگلس از نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیسم خرده بورژوازی سازمان، خود را جدا ساختند. آنان در سال ۱۸۵۰ در مورد سازمان های خرده بورژوا رادیکال چنین نوشتند:

"... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و بسود خرده بورژوازی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود."<sup>۶</sup>

سال ۱۸۷۰، همراه با "بیل"، تنها اعضا پارلمان بودند که بر علیه وام های جنگی رأی دادند. و بدین دلیل زندان شدند. او در سال ۱۹۰۰ فوت کرد.

<sup>۵</sup>- گنورگی پلخانف: در سال ۱۸۵۶ تولد شد. در سال ۱۸۷۵ فعالیت سیاسی را آغاز کرد و پس از برش از "نارودنیک" ها، در سال ۱۸۸۳ نخستین گروه مارکسیستی روسی، "گروه آزادی کار"، را بنیاد گذارد. پس از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها، به مواضع منشویک ها گروید و در زمان جنگ جهانی اول طرفدار روسیه تزاری و متفقین آن شد. نهایتاً مخالف انقلاب اکتبر و رژیم بلشویکی موضع گرفت. او در سال ۱۹۱۸ فوت کرد.

<sup>۶</sup>- "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست"- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگون، صفحه ۳۲۴

## انقلاب ونزونلا و تخریب اقتصادش

بقیه از صفحه ۱

نمونه هایی از تحریکات ضد انقلاب - روز ۱۳ ژوئن، حزب راستگرای آن کشور ترتیب یک تظاهرات ضد شوز داد. محل شروع این تظاهرات در «کاراکاس»، جایی که طرفداران انقلاب از همه جای دیگر بیشتر و قوی تر هستند، بود. هدف از این اقدام تحریکی، این بود که درگیری به وجود آورده تا احتمالاً عده ای هم صدمه ببینند و از آن برای تبلیغات داخلی و در سطح بین المللی بر علیه شوز استفاده شود.

پلیس امنیتی تحت فرماندهی «آلفردو پنیاس» یکی از رهبران اپوزیسیون، حمله ای بسیار وحشیانه و خشونت آمیز به مردم عادی شهر «پتاره» کرد که بدون هیچ آمادگی و برنامه ای از قبل، دور هم جمع شده و در مقابل تظاهرات ضد انقلاب ایستادند. پتاره اما دارای شهرستانی طرفدار شوز است و کار پلیس بنا به مقررات «گارد ملی» غیر قانونی بود. پلیس نامبرده به ساکنان آن شهر تیراندازی کرده و به بیمارستان بمب های اشک آور انداخت. در نتیجه عده ای زخمی شده و احتمالاً بعضی هم جان سپردند. حادثه دیگری نظیر این، در هفته گذشته در شهر «کاتیاس» رخ داد که در پی آن، یکی از طرفداران شوز کشته شد.

در میان اپوزیسیون، برخی روشن و متوجه هستند که پیروزی کارگران و توده های مردم در دسامبر سال پیش و شکست کودتاچیان که عمال سرمایه داران و بوروکرات های اتحادیه های بودند، در حقیقت بخش بزرگی از پایه های آنها را دلسرد کرده و در رخوت فرو برد. در «پتاره» آنها توانستند جمعیتی حدود ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ هزار نفر را گرد آورند که اصلاً قابل مقایسه با جمعیت توده های وسیع مردم طرفدار انقلاب نبود.

ضد انقلاب از یک طرف چنین برنامه هایی را تدارک میبندد، از طرف دیگر با دولت توافق کرده است که در کشور یک رفوراندوم انجام پذیرد. هدف ضد انقلاب از مجموعه این حرکات، گنج کردن اذهان پایه هایش در ونزونلا و توده مردم در سطح بین المللی است. طبق قانون اساسی، اگر عده ای بر علیه یک نفر که از طریق انتخابات به سمتی رسید (رئیس جمهور، استاندار، شهردار... یا هر کس دیگری)، کتاب نوشته و امضاء کنند و امضای آنها از طرف «کمسیون ملی انتخابات» تأیید شده باشد، رفوراندوم میتواند انجام پذیرد.

تولید هستند. صرفاً در برنامه طبقه کارگر محو طبقات، دولت و کلیه وجوه استثمار انسان ها به دست انسان ها، جای دارد. کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا و یا دموکراسی کارگری مبارزه پیگیر می کنند. اما، خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه ای را نمی پذیرد - اختلاف نیز بر سر همین مسئله است. مبارزه قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه انقلابی، آنان را از عقاید رادیکالیزم خرده بورژوایی سایر کارگران جدا می کند. کارل مارکس در مورد موقعیت خرده بورژوازی و وظایف پرولتاریا چنین می گوید:

"در حالی که از یکسو، سوسیالیزم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیزم مکتبی که در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه ی موجود انجام نمی دهد... این سوسیالیزم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند... پرولتاریا پیش و پیش تر به گرد سوسیالیزم انقلابی به گرد کمونیزم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است جمع می شود. این سوسیالیزم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به الغاء کلیه روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند."<sup>۷</sup>

به سخن دیگر، تنها نیرو ای می تواند در مقابل انحراف های خرده بورژوایی رادیکال در درون جنبش کارگری ایستادگی کند، که جهت گیری مشخص انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی داشته باشد. به قول مارکس انقلابیونی که به گرد سوسیالیزم انقلابی جمع شده باشند. در واقع نخستین رهنمود سازماندهی حزب پیشتانقلابی نیز در همین نکته مهم نهفته است.

ادامه دارد

۳۰ تیر ۱۳۸۲

<sup>۷</sup> - "مبارزه طبقات در فرانسه" - کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب

آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۲-۲۸۱.

اپوزیسیون ضد انقلاب در این مرحله بگونه ای عمل کرده است که این خواسته بدون طی مراحل لازم به مرحله نهایی رسیده است. دلیل آن هم اینستکه آنها از نتیجه این رفوراندم هم میترسند. لذا از راه اتهام زدن به رئیس جمهور وارد شده و میگویند که شوز میخواهد جلوی این رفوراندم را بگیرد و بر خلاف قانون عمل کند. این هم باز برای اینکه مشوقی برای تشویق پایه های خود بسازند. برای این منظور هم متکی بر امپریالیزم آمریکا و دستگاه های خبری سرمایه داری هستند.

دادگاه عالی کشور هم به دست اپوزیسیون میگرده و از آن به منظور مانع ایجاد کردن بر سر راه شوز استفاده میشود. آخرین نمونه این عمل، جلوگیری از حکم اخراج عوامل کودتا شرکت ملی نفت و نزونلا میباشد. دولت پاسخ داده است که عمال کودتا مجدداً بر سر کار باز نخواهند گشت. یکی دیگر از تاکتیک های ضد انقلاب جلوی قوه مقننه را گرفتن است. زیرا که در مجلس شورای ملی، طرفداران شوز با یک درصد ناچیزی اکثریت را دارند و اپوزیسیون در کوشش است تا نفرات لازم را بخرد تا اکثریت را پیدا کند.

ضربه به چه شکلی میتواند بر پیکر انقلاب وارد گردد؟

ضربه کارا بر پیکر انقلاب بی شک، وضعیت اقتصادی میتواند بزند و این دقیقاً کاری است که سرمایه دارهای ونزونلایی با کمک امپریالیزم دارند انجام میدهند. این در شرایطی است که اقتصاد آن کشور به دلیل بحران اقتصاد جهانی و دوران انقلاب بشدت آسیب دیده و در طی این چند ماه هنوز نتوانسته خود را بازسازی کند. در این مقطع، تعداد کارخانجاتی که بسته شده اند، کاهش می دهد که در میزان تولید پیدا شده، مزدهای پرداخت نشده و اخراج ها به بالاترین میزان خود رسیده اند. علاوه بر این، مشکلاتی در پخش دارو و پاره ای از امکانات اولیه رفاهی مردم وجود دارد و قیمت های آنها بالا رفته و نقداً بازار سیاه دارد.

استراتژی امپریالیزم و سرمایه داران داخلی این است که با افزایش مشکلات اقتصادی، کارگران و توده مردم فقیر دلسرد شده و در نتیجه میتوان افسار میانه را به سوی راست کشید. آنچه که تا کنون بارها از شکست انقلاب جلوگیری کرده، آگاهی طبقاتی بسیار نیرومند و اعتقاد این مردم به وجود یک تغییر انقلابی است. برجسته ترین نکته در این جا این است که نیاز به یک تغییر انقلابی را دقیقاً پایین ترین افسار این جامعه که همه گونه فشار را تحمل میکنند، مبینند.

بازنگری دیگری از انقلاب ونزونلا در این مقطع میتواند بار دیگر خصلت این انقلاب و آینده آنرا تا حدودی روشن کند. مبارزه ای که شوز برای مقاومت در برابر کودتاجیان حدود شش ماه پیش کرد، صرف نظر از اینکه ممکن است هدف شوز در باطن مبارزه با امپریالیزم و سرمایه داران ونزونلایی وابسته به امپریالیزم و نظامیان بود و صرف نظر از اینکه شوز همواره مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر و زحمتکش آن کشور بوده و باز صرف نظر از اینکه تا کنون از حمایت توده ای برخوردار بوده است، اما آنچه که در ونزونلا چند ماه پیش به دست شوز رخ داد را از نظر بینش سوسیالیستی نمیتوان یک انقلاب نامید.

این انقلابی بود که شوز از بالا برای مردم ونزونلا انجام داد و نیروهای پیشرو انقلابی درون طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی موجود در آن جامعه در به ثمر رساندن این انقلاب نقش پیشتاز و رهبری نداشتند. به عبارت دیگر، نقش مردم در این انقلاب صرفاً دنباله روی از اهداف شوز بود و اکنون هم که بیش از شش ماه از روی کار آمدن شوز میگذرد، هنوز ترکیب نظام حاکم در آن کشور تغییری نکرده و توده مردم از هیچ طریقی و در هیچ ترکیبی از قدرت، نقش فعال نداشته و تنها مانند نگهبانان این انقلاب، در برابر دسیسه های جناح های راست، هر جا که لازم باشد وارد صحنه مبارزه میشوند.

این نوع تک روی یک فرد یا جریان که باعث نظاره گر گشتن طبقه کارگر به جای دخالت مستقیم داشتن شده و رهبری روند انقلاب «رهبری از بالا» و غیر اصولی است.

از زمان به قدرت رسیدن شوز هم تا کنون حرکتی انقلابی و زیربنایی در جهت تغییر نظام گذشته صورت نگرفته است. به عبارت دیگر، شوز در عمل نشان داده که معتقد است در چهارچوب نظام سرمایه داری و با حفظ دستگاه دولتی و ارگان های نظام سرمایه داری میشود علیه این نظام مبارزه کرده و جلوی ستم سرمایه را بر انسان گرفت. این عقیده در گذشته بوسیله دولت های پر قدرت سوسیال دموکرات و کارگری اروپا به تجربه گذاشته شده و نتیجه آن هم شکست سوسیال دموکراسی در برابر نظام سرمایه داری بوده است. سوسیال دموکرات ها هم مانند حزب دموکرات آمریکا در پی مبارزاتشان با سرمایه داری، خود به طرف راست کشیده شده و مجبور شده اند در دوران حکومت خود نیز به تدریج بر تمام دستاوردهای طبقه کارگر کشورهای خود دستبرد عینی بزنند. تغییر جهت هر چه بیشتر

به عبارت دیگر، از آنجاییکه ضد انقلاب، توده مردم را به صورت حاشیه نشین های انقلاب میبندد، جرئت کرده و در جلوی چشم مردم، تظاهرات ضد انقلابی میگذارد!

از طرف دیگر، طبقه کارگری که میباید از طریق «حزب پیشتاز انقلابی» خود، در این انقلاب نقش تعیین کننده و رهبری را میداشت، نه تنها سازمان یافته نبود، بلکه حضور مشخص هم نداشت و در نتیجه، پشتیبانی از شوز هم صرفاً خصلت خود به خودی داشته است.

در شرایط کنونی با وجود روحیه انقلابی در مردم که باعث حضور پراکنده و غیر سازمان یافته آنها به طور خود به خودی در صحنه مبارزات شده، این مردم فاقد یک رهبری انقلابی کارگری هستند.

این بدان معنی است که در ونزولا، اگر چه ممکن است عناصر کارگری پیشرو و عناصر روشنفکر انقلابی وجود داشته باشند، اما اینها هنوز آنچنان با هم پیوند نخورده اند که از میانشان «حزب پیشتاز انقلابی» بیرون آمده و در میان طبقه کارگر کسب اعتبار انقلابی کرده باشند.

نتیجه این خواهد شد که با توجه به خرابی وضع اقتصاد در گذشته و با توجه به دسیسه های امپریالیزم و بورژوازی داخل کشور در حال حاضر و در پی آن، کمبود یک برنامه انقلابی در این مقطع، وضع اقتصاد ونزولا را روز به روز وخیم تر کرده و شوز هم در برابر آن، ضعیف بوده و کاری از پیش نخواهد برد. این همه در آینده ای نه چندان دور، همین مردم مدافع انقلاب را بر علیه شوز بلند خواهد کرد و چون به جای شوز هیچ جریان انقلابی وجود ندارد، لذا بار دیگر بورژوازی سر کار آمده و به همین ترتیب شرایط زندگی را برای آن مردم دائماً از بد به بدتر خواهد کشاند.

تنها راه پیروزی طبقه کارگر و توده زحمتکش و فقیر ونزولا در حال حاضر اینست که نیروهای انقلابی اقشار مختلف جامعه و پیشروی کارگری همدیگر را یافته و بنیان یک حزب پیشتاز انقلابی را هر چه زودتر تدارک ببینند. جو موجود در این دوران میتواند در جهت شکل گیری این هسته مرکزی نقش موثر و مفیدی داشته باشد.

باشد که در پی شکست شوز در آینده، ونزولا دو باره در دامان بورژوازی داخلی و امپریالیزم جهانی نیفتد.

سیاست های این رژیم ها به سوی راست بخصوص از آغاز دهه ۱۹۹۰ تا کنون بر هیچ ناظر غیر مغرضی پوشیده نیست. اکنون شوز در همین خط افتاده و با کمک اطرافیانش تصور میکند که میتواند در درون این نظام با آن بجنگد. در این دوران اما شوز، نسبت به سوسیال دموکرات ها از شرایط بسیار نامطلوب تری برخوردار است و آن این است که موقعیت سرمایه داری جهانی در این مقطع کاملاً با دوران بعد از جنگ جهانی دوم فرق کرده است. در آن دوران سرمایه داری پس از یک دوره جنگ و ایجاد ویرانی در دنیا، میخواست که سرمایه ها را به کار اندازد و طی بازسازی، به منافع کلان خود برسد. لذا تن دادن به برخی از خواسته های طبقه کارگر، آنچنان ضربه ای به این منافع نمیزد. لذا دولت های سوسیال دموکرات، موفق شدند برخی خواسته های طبقه کارگر را در چهارچوب قانون گنجانیده و به صورت مزایای شغلی در آورند. در حالیکه اکنون سرمایه داری جهانی در شرایط عکس آن زمان، یعنی در رکود اقتصادی فرو رفته و برای کشیدن خود از درون این رکود، با طرح «گلوبالیزاسیون» در حال شبیخون زدن به ثروت های سایر کشورها (از جمله ونزولا) و لگدمال کردن حقوق ابتدایی کارگران و زحمتکش این کشورها است. در این راستا، نه تنها حقوق و مزایایی را برای کارگران این کشورها قائل نخواهد شد که در جهت استثمار هر چه بیشتر، همان میزان از حقوق و مزایایی را که در گذشته از طرف رژیم های حاکم بر آنها به کارگران تعلق میگرفت، نادیده میگیرد و از اینرو است که شوز در شرایطی بسیار بدتر از سوسیال دموکرات بعد از جنگ جهانی دوم قرار دارد.

خلاصه اینکه شوز تا اینجا نشان داده است که حداقل به دو اصل از اصول یک انقلاب سوسیالیستی اعتقادی ندارد.

نکته سوم در اینجا، مسئله تداوم راه انقلاب است که به «انقلاب مداوم» معروف است. این انقلاب ونزولا از آنجاییکه از بالا توسط شوز انجام گرفت، بعد از انقلاب هم توده مردم در تعیین سرنوشت خود نقشی ندارند و شوز برای مبارزه با نیروهای ضد انقلاب، دائماً در حال پاکسازی است. روند کار شوز به قدری به دور از توده مردم است که همانطوریکه در بالا آمد، نیروهای ضد انقلاب به طرح تظاهرات و راهپیمایی در یکی از محل هایی که کاملاً جو انقلابی دارد، پرداخته و میخوانند با ایجاد زد و خورد، بر علیه شوز تبلیغات را بیاندازند.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری، پیشرفت علم و تکنولوژی به معنی پیشرفت در هنر عرق ریختن می‌باشد.

در ذیل یک مثال از کتاب تیلور آورده می‌شود:

عملیات بارگیری چدن در گاری های دستی، برای حمل آن به محل بعدی جهت ادامه پروسه کار قابل ملاحظه است. نویسنده در پایین سیستم کهن را با سیستم جدید و با روش «علمی»، مقایسه می‌کند:

جدید	قدیمی	
۱۴۰	۵۰۰	تعداد کارگرانی که درگیر بارگیری می‌باشند
۵۹	۱۶	به طور متوسط هر کارگر چند تن می‌تواند بارگیری کند (یک تن مساوی با ۶۱ «پود» روسی می‌باشد)
۳/۷۵	۲/۳۰	حقوق متوسط یک کارگر (به روبل)
۶/۴	۱۴/۴	مخارجی که مالک کارخانه بابت هر تن بار متحمل می‌شود (به کوپک)

سرمایه‌دار مخارج خود را به حد نصف یا کمتر کاهش می‌دهد و سرمست از این موفقیت، نمی‌داند از «تیلورها» چگونه قدردانی کند!

حقوق کارگران در ابتدا بالا می‌رود، ولی در کنار آن صدها کارگر اخراج می‌شوند. آنان که باقی می‌مانند، می‌بایست که با سرعت چهار برابر بیشتر کار کمر شکن را انجام دهند. وقتی که شیریه این کارگران تا آخرین قطره کشیده شد، آنان را با لگد بیرون می‌اندازند.

این عرقی است که دقیقاً بر اساس قاعده های علمی ریخته می‌شود.

پراودا، شماره ۶۰، ۱۳ مارس ۱۹۱۳.

امضاء: W

منبع: «و. ای. لنین»، کلیات آثار به زبان انگلیسی، جلد ۱۸، ص.ص. ۵-۵۹۴.

مترجم: مراد شیرین، ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۳.

## یک سیستم «علمی» ی عرق ریختن

و. ای. لنین

سرمایه‌داری آمریکا از سرمایه‌داری همه‌ی کشورهای دیگر پیشرفته‌تر می‌باشد. عظیم‌ترین توسعه‌ی تکنولوژی و پیشرفت آن با بیشترین شتاب، فاکت‌هایی می‌باشد که اروپای کهن را به الگوبرداری از یانکی‌ها وادار می‌سازد. ولی آنچه که بورژوازی اروپا در این تقلید به عاریت می‌خواهد، نه نهادهای دموکراتیک آن کشور یا آزادی سیاسی و نه حتی نظام سیاسی جمهوریخواه است، بلکه آنچه که بورژوازی اروپا شایسته آن است، جدیدترین روش‌های استعمار کارگران در آمریکا می‌باشد.

موضوعی که امروز بطور وسیع در اروپا و تا حدی هم در روسیه، مورد بحث است، «سیستم» مهندس آمریکایی، «فردریک تیلور» می‌باشد. چندی پیش آقای «سیمونیوف» مطلبی در این مورد در سالن «انستیتو مهندسی ی راه آهن» در سن پترزبورگ ارائه داد. «تیلور» سیستم خود را تحت عنوان «علمی» تشریح کرده و کتابش در اروپا با اشتیاق ترجمه و تبلیغ می‌شود.

این «سیستم علمی» چه می‌باشد؟ هدفش این است که در یک روز کار به طول ساعات کار روزانه سابق از کارگر سه برابر بیشتر کار کشیده شود. اینگونه که توانمندترین و ماهرترین کارگر به کار گرفته شود و با استفاده از یک ساعت مخصوص مقدار زمانی که برای هر عمل و هر حرکت صرف می‌شود - به ثانیه و صدم ثانیه - ثبت گردد. سپس با بررسی نتایج، روش‌هایی که کمترین وقت را گرفته و بالاترین راندمان داشته، بکار بسته شود و آنگاه کار بهترین کارگر روی حلقه فیلم سینمایی فیلمبرداری گردد، و غیره.

نتیجه این می‌شود که در همان نه یا ده ساعات کار همانند سابق، آنها از کارگر سه برابر بیشتر کار می‌کنند، بی‌رحمانه دمار او را در می‌آورند و سه برابر سریعتر هر قطره از انرژی روحی و فیزیکی برده‌ی مزدی را می‌کنند و اگر کارگر در جوانی از پای در آید، اهمیتی ندارد، زیرا که در پشت در کارخانه تعداد بسیار زیادی کارگر مثل او منتظر کار می‌باشند!